

جان استیوارت میل

جان استیوارت میل در بیستم مه ۱۸۰۶ در لندن بدنیا آمد. پدرش، جیمز میل، (۱۷۷۳-۱۸۳۶) فیلسوف، مورخ، اقتصاددان و روانشناس، تاثیرگذارترین فرد در زندگی ج.ا.میل در سالهای شکل گیری شخصیتش بود، از همین رو بجاست که در ابتدای سخن به زندگی جیمز میل نیز نظری کوتاه بیافکنیم. جیمز فرزند یک کفاش افتاده حال روستایی اسکاتلندی بود. وی در ایام تحصیل افلاطون را کشف کرد و بعدها این حس ستایش عظیم نسبت به افلاطون را به پسرش جان نیز منتقل نمود. در همین ایام آثار برخی از شکاکان، از جمله روسو، ولتر و هیوم را هم مطالعه کرد و در نتیجه به خود قبولاند که نمی تواند به آموزه های کلیسای اسکاتلند یا هر کلیسای دیگری باور آورد. جیمز ایمان بی حد و حصری به قدرت تعلیم و تربیت داشت و خصوصاً به تربیت شخصیت در سالهای کودکی اهمیت بسیار می داد. از نظر او سه فضیلت بزرگ؛ **پشتکار، اعتدال و خویشتنداری** بودند. تعلیم و تربیت جان چنان برای جیمز اهمیت داشت که در ۱۸۱۲ در زمان بیماری به بتام نوشت، اگر هر زمانی پیش از آنکه این طفل بیچاره مردی شود، مُردم، یکی از چیزهایی که روح مرا خواهد آزد، این است که بناچار نخواهم توانست ذهن او را به آن درجه ای از کمال برسانم که دلم می خواست.

به جان در سه سالگی یونانی آموختند و چندی بعد توانست به این زبان بخواند، در هشت سالگی مشغول آموختن لاتین شد و آثاری را هم به این زبان خواند. در دوازده سالگی تا آن حد به زبان و ادبیات یونانی، لاتین، تاریخ و ریاضیات آشنا بود که می توانست به قول خودش به مطالعات عالی از جمله منطق بپردازد. جان مدعی بود نخستین کار فکری که در هر حرفه ای بدان متوسل می شدم تحلیل استدلال نادرست و یافتن مغالطه ی نهفته در آن بود.

جان در سال ۱۸۲۰ به جنوب فرانسه نزد سر سیموئل بتام، برادر بتام فیلسوف، دعوت شد. وی طی اقامتش در خارج از انگلستان نه فقط زبان و ادبیات فرانسه آموخت بلکه در مونپلیه به تحصیل در رشته های شیمی، جانورشناسی، منطق و ریاضیات عالی پرداخت و با بعضی اقتصاددانان و متفکران لیبرال آشنا شد. پس از بازگشت به انگلستان به سال ۱۸۲۱ مطالعه آثار کُندیاک و حقوق رومی را نزد جان آستین (۱۷۹۰-۱۸۵۹) آغاز کرد و توجه بیشتری به فلسفه ی بتام معطوف داشت. دامنه ی مطالعات فلسفی اش را به آثار متفکرانی چون هِلوسِیوس، لاک، هیوم، رید، و داگلد استیوارت گسترش داد. جان اعتقاد داشت هر پسر یا دختری با توانایی ذهنی معمولی و سلامت جسمانی می توانست از عهده ی هر آنچه او کرده برآید، چون فروتنانه باور داشت استعدادهای طبیعی او اگر کمتر از حد متوسط نباشد، بیشتر نیست. آنچه به نظرش در تعلیم و تربیت او استثنایی بود، این بود که هرگز ذهن او را از اطلاعات محض و یا عقاید و جملات دیگران نینباشتند، بلکه به جای آن اجازه دادند عقیده ی مخصوص به خودش را پیدا کند.

یکی از جنبه های بحث انگیز تعلیم و تربیت جان این است که بی هیچ نوع اعتقاد مذهبی بارآورده شد. پدرش نه تنها باور نداشت که جهانی چنین آکنده از شرور آفریده ی خالق با توانایی بی حد و حصر و خیر محض است، بلکه

اصلاً دین را بزرگترین دشمن اخلاق می شمرد. او شکوه داشت که دین موجودی را نمونه ی عالی خیر و نیکی محض قرار داده است که جهنم را آفریده، موجودی که با آگاهی کامل و خطا نپذیرش از سرنوشت همگان، به عمد نوع بشر را طوری خلق نموده است که اکثریت انسانها عاقبت دچار عذابی وحشتناک و همیشگی خواهند بود. جیمز میل می گوید این دیدگاهی از خداوند که مومنان با آن ولنگاریِ فکریشان از فهم آن عاجزند، نه تنها زشت و زنده است، بلکه تا زمانی که مردمان اخلاق را در این نوع بینش می جویند، اخلاق همچنان یک عادت و سنت کور خواهد بود، بی هیچ اصل راسخی و بی هیچ احساس پابرجایی که بتواند راهنمای آن باشد.

جان در زندگینامه خود می نویسد در نتیجه این پرورش ضد دینی، در این کشور من یکی از معدود نمونه های کسانی هستم که از اعتقاد دینی دست نشسته ام، بلکه اصلاً از ابتدا چنین اعتقادی نداشته ام؛ من با نگاه منفی به اعتقاد دینی بار آمده ام. اعتقادی که جیمز میل در زمینه ی دین و مذهب به پسرش منتقل کرد، می توانست برای جان دردسر ساز باشد، چون دیگران اینگونه اعتقادات و احساسات را توهین آمیز تلقی می کردند. جان در طول زندگی همواره دلنگران و ناراحت این اعتقاد رایج بود که اکثر مردم میان ردّ دین و بد دلی و بد اندیشی یک رابطه مستقیم قائل می شوند و به دلیل این تعصب ورزی است که بی خدایان ناچارند درباره ی عقیده شان سکوت اختیار کنند.

جان در سال ۱۸۲۳ به پایمردی پدرش مقام منشیگری در کمپانی هند شرقی را بدست آورد و پس از ترقیات متوالی در سال ۱۸۵۶ رئیس دفتر این کمپانی شد. این شغل تجربه ای در امور اجتماعی و دولتی به او می داد که برایش ارزش و اهمیت بسیار داشت. در این باره می گوید: عملاً با مشکلات تاثیر بر افکار عمومی، ضرورت‌های مصالحه، هنر فدا کردن چیزهای فرعی برای حفظ چیزهای اصلی آشنا شدم، یاد گرفتم وقتی نمیتوان همه چیز را باهم بدست آورد، چگونه حداکثر ممکن را هدف قرار داد.

جان از همان سال که کار در شرکت هند شرقی را آغاز کرد، به نوشتن مطلب در روزنامه ها پرداخت. ابتدا نامه هایی برای سردبیر می نوشت، برخی از این نامه ها که در دفاع از آزادی نشر هرگونه عقیده درباره ی دین بودند، در مورنینگ کرونیکل و با نام مستعار چاپ شدند.

پس از تاسیس نشریه وستمینستر ریویو در سال ۱۸۲۴ یکی از هم قلمان ثابت آن شد. در سال ۱۸۲۵ ویرایش و نظارت بر طبع کتاب محکمه پسندی شواهد، اثر بتام را که در پنج مجلد بود به عهده گرفت.

در سالهای ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ پنج رساله در باب چند مساله متنازع فیه اقتصاد سیاسی نوشت، هرچند این رسالات تا سال ۱۸۴۴ منتشر نشد. در سال ۱۸۴۳ کتاب مشهورش نظام منطق را که چند سال برای آن وقت صرف کرده بود منتشر کرد، و در سال ۱۸۴۸ کتاب مبانی اقتصاد سیاسی را انتشار داد. در سال ۱۸۵۱ با هاریت تیلور که از سال ۱۸۳۰ با او رفاقت صمیمانه ای داشت و شوهر اولش در سال ۱۸۴۹ وفات یافته بود، ازدواج کرد. در سال ۱۸۵۹ که یک سال از وفات همین همسرش می گذشت، کتاب رساله ی آزادی را منتشر کرد. در سال ۱۸۶۱ کتاب ملاحظاتی در باب حکومت نماینده ای، و در سال ۱۸۶۳ کتاب اصالت فایده را به طبع رساند. در سال ۱۸۶۵ کتابی به نام بررسی فلسفه سر ویلیام هامیلتون و چند رساله ی کوچک درباره ی اوگوست کنت و پوزیتیویسم انتشار داد. از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ نماینده ی وستمینستر ریویو در مجلس بود. وی در مجلس به طرفداری از لایحه اصلاحات ۱۸۶۷ و مخالفت با

سیاست حکومت بریتانیا در ایرلند سخن می گفت، در ۱۸۶۹ کتاب انقیاد زنان را که گفته می شود یگانه اثر مهم فمینیستی به قلم یک مرد است، به رشته تحریر درآورد. جان برخلاف اعتقاد پدرش طرفدار حق رای و نمایندگی زنان بود. او در زندگینامه خود می گوید، پدرم معتقد است می توان زنان را از حق رای محروم کرد بی آنکه چنین چیزی با حکومت خوب تناقض داشته باشد چون علائق زنان همان علائق مردانشان است. من و همه ی همفکرانم سخت با این آموزه مخالفیم. میل معتقد بود هر دلیلی که برای اعطای حق رای به هر کسی اقامه می شود، اقتضا می کند که این حق از زنان هم دریغ نشود. او خشنود بود که بنام هم در این مسئله ی مهم با او هم رای است. وی در کتاب انقیاد زنان به بحث در این باب می پردازد که هر زن شوهردار در دوره ی ویکتوریا بنا به قانون برده است، حتی اگر اکثر زنان بعلاوه ی همه مردان از این ترتیبات راضی باشند باز این ترتیبات با اصل فایده در گسترده ترین معنایش که مبتنی بر منافع همیشگی انسان در مقام موجودی پیشرفتخواه است، سازگاری ندارد. میل می گفت، برخلاف این نظر که بنا به مشاهدات تاریخی پدرسالاری طبیعی است، ما نمی توانیم بگوییم چه چیزی برای زنان طبیعی است یا چه چیزی برای مردان؛ مگر آنکه آنان را در شرایطی مشاهده کنیم که هیچ یک تحت سلطه ی آن دیگری زندگی نمی کند. جایگزینی که میل برای ترتیبات پدرسالارانه ی موجود پیشنهاد می کرد، عبارت بود از اصل برابری کامل در رابطه ی میان دو جنس، که برابری و دوستی بر آن حاکم است، او اعتقاد داشت این به نفع همه خواهد بود، حتی کودکانی که نخستین تصور را از عدالت و آنچه عادلانه است در خانه بدست می آورند.

جان استیوارت میل در کتاب بررسی فلسفه سر ویلیام هامیلتن به انتقاد از او که سرآمد مدافعان شهودگرایی و بسیار هم مورد ستایش بود، پرداخت. میل احساس می کرد که اگر قرار باشد روزی اصلاحات ایجاد گردد، توجه به این نکته بی نهایت مهم است که ابتدا فلسفه ای که عادت نموده آموزه های مطلوبش را حقایق شهودی قلمداد کند و شهود را صدای طبیعت و صدای خداوند بخواند و آن را اقتدار و مرجعیتی بس بالاتر از عقل ما بپندارد، رد کنیم.

در سال ۱۸۶۵ کاندیداتوری مجلس را به میل پیشنهاد کردند. نظر او در این باب بسیار غیر معمولی بود، خود می گوید، اعتقاد راسخ من براین بوده و هست که کاندیدای نمایندگی نباید حتی یک پیشیز خرج عهده دار شدن و وظیفه ای عمومی کند... از اساس غلط است که مخارج انتخابات برعهده ی کاندیداها باشد، چون این بدان معناست که کاندیدا در واقع کرسی مجلس را می خرد و اگر مخارج انتخابات بردوش کاندیداها باشد ملت از خدمات همه ی آنهایی که از عهده ی تامین این مخارج سنگین بر نمی آیند، در مقام اعضای پارلمان، محروم می شود. این شرط میل پذیرفته شد، او پولی جهت مخارج انتخاباتی نپرداخت و در اثر صراحتی که داشت انتخاب شد و به مجلس رفت. او دیگر وقت و فرصت اندکی برای نوشتن داشت و فقط در ایام تعطیلی مجلس می توانست بنویسد. با این حال باز چند نوشته ی مختصر دیگر در این دوره منتشر کرد، از جمله جزوه ای درخصوص ایرلند و مقاله ای درباره افلاطون. در ۱۸۶۸ پارلمان منحل شد و میل دیگر دوباره انتخاب نشد. وی بیشتر اوقاتش را در فرانسه در نزدیکی مزار همسرش می گذراند و فقط گهگاه سری به لندن می زد.

ج.ا.میل در هشتم ماه مه ۱۸۷۳ به دنبال حمله ای ناگهانی در آوینیون درگذشت. سه روز پیش از آن پانزده مایل برای جمع آوری گیاهان راه رفته بود. آخرین کلماتش این بود، **می دانید که کارم را کرده ام.** او را در کنار هاریت در

گورستان محقر سن ورن در بیرون دروازه های شهر باستانی آوینیون به خاک سپردند. زندگینامه شخصی میل که از ۱۸۵۳ دست به کار نوشتنش شده بود و هر سال مطلبی بر آن می افزود چند ماهی پس از مرگش منتشر شد. کتاب جُستارهایی در باب دین او نیز در سال ۱۸۷۴ به چاپ رسید.

لزلی استیون زندگی او را چنین خلاصه می کند؛ بی نهایت ساده دل بود و در بحث منصف، مشتاق بجا آوردن هر شایستگی در دیگران بود و دشمن سرسخت ستم در هر شکلش، باید بگوییم میل به درجه ای از فضیلت که شایسته ی یک فیلسوف است رسیده بود که از آن نمی توان گذشت... او از همان نوجوانی تا به آخر عمر، زندگی اش را وقف گسترش اصولی کرد که برای خوشبختی و شادکامی بشر ضروری می شمرد. هیچ انساندوستی نمی تواند بیش از او چنین از جان و دل، و تا این حد خستگی ناپذیر در راه خیر بشر بکوشد... هرچه هم که کم داشت، همه ی توانایی های ذهن روشن، جامع، و بی آرایش استثنایی اش را صرف حل مهمترین مسائل زمانه اش کرد.

گرد آوری: فرید مصلحیان

منابع :

۱. فلسفه ی جان استوارت میل، نوشته سوزان لی اندرسون، ترجمه ی خشایار دیهیمی؛
۲. تاریخ فلسفه، اثر فردریک کاپلستون، ج ۸، ترجمه بهالدین خرمشاهی، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی